

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به قواعد یا احتمالاتی که در حدیث صحیح زراره لا تنقض الیقین بالشک بود بحث در این بود و عرض کردیم این قاعده در بین اهل سنت به عنوان الیقین لا یزول بالشک یا لا یزال بالشک مطرح شده و شش تا، هفت تا، هشت تا قاعده از این در آوردند یکیش هم استصحاب است و عرض کردیم این تعبیر در میان روایات ما هست، نه با تعبیر لا یزول بلکه لا یُنْقَضُ و عرض کردیم که احتمالاتی که اخیرا در مجموعه کلمات اصحاب آمده یکیش این که استصحاب باشد، البته این ها در کلماتشان فقط استصحاب فهمیدند یا این که شک ساری باشد، این شک ساری را من در علمای اهل سنت ندیدم یا قاعده مقتضی و مانع باشد به آن معنایی که گفته شد یا مراد ازاله وسواس باشد و شک، این به نظرم در کلمات اهل سنت است که مراد ازاله وسواس و شک باشد یا به معنای قاعده مقتضی و مانع به این معنایی که نقل کردیم اجمالا چون عرض می کنم کلمات ایشان را دیدم اما هم با دقت نگاه نکردم هم چاپ کتاب فتوکی از آن نسخه سنگی بود خیلی روشن نبود، آن اجمالی را که از ایشان و از یکی اتباع ایشان دیدم آن را اجمالا عرض می کنم و آن این که اگر شما احراز مقتضی کردید آثار را بار می کنید تا وجود مانع هم بیاید، این مقتضی و مانع این است مثلا اگر طهارت را وضو گرفتید آثار طهارت را بار بکنید تا حدث بیاید و إلا همین جور باید آثار طهارت بار بشود. این هم یک قاعده که اگر این چهار تا را به آن هشت تای اهل سنت هم اضافه کنیم البته استصحابش مشترک است یعنی احتمالا چهار تا می شود پیش ما، هشت تا هم که قاعده ازس استنباط کردند که در استصحابش مشترک است، این می شود یازده تا، من دیروز گفتم دوازده تا، یازده تا می شود. یک معنای دیگر هم احتمال دارد که از مجموعه این روایت و روایت مسعدة ابن صدقة استفاده بشود و دنبال این احتمال یکمی امروز بحث بکنیم.

.....

خلاصه این احتمال این است که شاید این حدیث مبارک ناظر به مقام واقع نباشد، ناظر به مقام تنجز باشد، عرض کردیم در مراحل که برای حکم محور هایی که حساب کردیم یک محور هم محور تنجز بود و عرض کردیم قوام تنجز به صورت ذهنی است، اصلا تنجز یعنی آن صورت ذهنی ای که شما داشته باشید و لذا ما در اصول عرض کردیم از مثل جناب شافعی نقل شده که موضوع اصول حجت است، به این معنا چون حجت در کلمات اهل سنت عرض کردم به معنای مصادر تشریع هم هست مثل کتاب و سنت و اجماع، آن ها اجماع را جز مصادر تشریع می دانند و حجت به معنای طرق اثبات هم هست یعنی طریقی که شما را به کتاب یا سنت می رساند این را هم بهش حجت می گویند که ما اصطلاحا به اولی حجت ثبوتی گفتیم و دومی را حجت اثباتی، تعبیر دیگر هم هست، خیلی دنبال تعبیرش نیستیم و عرض کردیم انصاف قصه این مطلبی را که نقل شده که بحث در اصول حجت است مراد از حجت همین محور تنجز است یعنی در حقیقت این ها بحث را در اصول در این هفت تا محوری که من عرض کردم بردند روی محور تنجز، یعنی حتی مباحث حجیت ثبوتی هم به این جهت که مثلا این حکم مثلا ثابت است، چرا؟ چون در قرآن آمده، در قرآن به این تعبیر آمده، از این تعبیر این مطلب استفاده می شود یعنی اگر دقت بکنید حالا حجیت ثبوتی ممکن است مرادش باشد اما حجیت اثباتی تمام مباحث علم اجمالی و حجیت ظواهر، تمام دنبال این است که آن صورت ذهنی ای که شما از حکم پیدا کردید آن صورت ذهنی را حلاجی بکنند، ببیند کافی هست برای این که حکم ثابت بشود؟ حکم منجز بشود چون تنجز تاثیرگذار در احکام جزائی است، تا حکم منجز نشود احکام جزائی بار نمی شود چون تاثیرگذار است لذا باید کاملا دقیقا مراحل حجیت و حقیقت حجیت کاملا روشن بشود، بررسی بشود، مثلا به وسیله علم اجمالی، خطاب این جا یُعید است، آیا کلمه یُعید دلالت بر وجوب می کند یا نمی کند؟ تمام این مباحث بر می گردد به مباحثی که مربوط به تنجز است و لذا اگر ما بیایم تقریبا اصول قدیم متمحض در بحث تنجز است لکن گاهی مباحث دیگر هم مطرح کردند لذا ما مطرح کردیم که شاید بهترینش این باشد که ما یک نظر شمولی و استغراقی به کل اباحات اصول بکنیم، از همان مرحله اول شروع به بحث بکنیم چون عرض کردیم مرحله اوائلش سه مرحله ملاکات است، ملاکات بود، حب و بغض بود، اراده و کراهت بود، بعد مقام تشریع بود، بعد مقام فعلیت یا ابلاغ رسل بود، انزال کتب بود و بعد مرحله تنجز بود که حصول مکلف باشد، بعد

.....

هم مرحله جزا و امتثال، جزا و مزد، ایشان جزا برای عقوبت گذاشتند و مزد را هم برای ثواب، برای مرحله ثواب و عقاب لکن وقتی انسان دقت می کند آن چه که در کتب اصول فعلا هست در حقیقت تامش مرجعش به مرحله تنجز است، روی مرحله تنجز حجیت بحث می کنند. مرحله تنجز را هم کرارا توضیح دادیم تنجز جزء تابع آن صورت ذهنی است که ما داریم، این صورت ذهنی را هم از زوایای مختلف بررسی کردیم مثلا منشا این صورت ذهنی آیا کتاب بود؟ منشاش روایت بود؟ روایاتش چجوری بود؟ آیا کتاب با چه تقریری بود؟ علما و مفسرین درباره آیه چی گفتند، منشاش مثلا اجماع بود، منشاش دلیل لفظی بود، منشاش صیغه افعال بود، منشاش صیغه یفعل بود، منشاش مثلا تسالم اصحاب بود، ما می آئیم این صورت ذهنی را بررسی می کنیم البته در صورت ذهنی به طور طبیعی در دو بخش بررسی می شود یکی بحث کبرا که مثلا خمر حرام است، خمر نجس است و چرا خمر نجس است، یکی هم بخش صغری که این مایع خارجی خمر است چون تنجز تابع هر دو است، هم صغری می خواهد هم کبرای می خواهد. اول باید کبرا اثبات بشود تنجز پیدا بکند، دوم هم صغرا که این مثلا مایع خمر است و این ها را دیگه ما توضیحات کافی را در محلش و عرض کردیم در مرحله صغرا به طور طبیعی مرحله تنجز در صغری به اختیار مکلف است، شارع تصرفاتی در این ها می کند، این تصرفات شارع را در این موارد صغری غالبا قواعد فقهیه می گوئیم، مباحثی که به کبرا بر می گردد غالبا مسائل اصولی می گوئیم، آن چه که در تنجز صغرا مهم است مثلا من ملک شیئا، این آقا می گوید این نجس است چون مالک شیء حرفش معتبر است، غالبا در موضوعات خارجی ما قواعد فقه می گوئیم تصرفاتی که شارع کرده یا شارع می گوید از دست مسلمان گرفتی این مذکی است، این ها را ما اصطلاحا قاعده فقهی می گوئیم، آن چه که در مرحله کبراست این ها را مسائل اصولی می گوئیم لذا مرحوم نائینی هم می گوید استصحاب اگر در شبهات حکمیه نگاه بکنیم جز اصول است، اگر در شبهات موضوعیه نگاه بکنیم جز قواعد فقه است و دیگه حالا فرقی که بین مسائل اصولی و قواعد فقهی گذاشتند. حالا ما یک بار دیگه هم بگوئیم چون این خیلی مهم است و در کلمات آقای خوئی ناقص آمده من به طور کاملش را عرض بکنم: مرحوم نائینی می فرماید مسائل اصولی مسائلی هستند که توقع نتیجتها کبری قیاس استنتاج حکم شرعی فرعی کلی، این اصطلاح ایشان در مسائل اصولی است. من به یک مناسبتی از بعضی از این کتب

معاصرین حتی اباضی ها نقل کردیم یازده تا معنا آن ها فرق بین مسائل اصول و فقه گذاشتند. حالا این هم یکی از فرق ها، مسائل اصولی مسائلی است که توقع نتیجتها کبری قیاس، در کبری قرار می گیرد، استنتاج حکم شرعی فرعی، نه کلی، فرعی در مقابل اصولی که در اصول عقائد یا اصول فقه باشد، شرعی فرعی کلی، اگر به صورت مثلا خبر واحد حجت است کلی اما قاعده فقهی به تعبیری چون آقای خوئی هم نقل کردند اما به این وضوح نقل نکردند، من به همان وضوحی که از مرحوم استاد آقای بجنوردی شنیدم، ظاهرا آقای بجنوردی در کتابشان هم نوشته باشد چون ما از ایشان حضورا هم شنیدیم از ایشان نقل می کنیم. قاعده فقهیه مثلا مسئله، قاعدهٔ توقع نتیجتها، این ها با هم مثل هم اند، کبری استنتاج حکم شرعی فرعی جزئی. فقط آن کلمه آخرش با همدیگه فرق دارند، آن حکم شرعی فرعی کلی، این حکم شرعی فرعی جزئی، مثلا اگر قاعده من ملک ثابت شد می گوید این آقا مالک این عباس است و اقر به این که این عبا نجس است و کل من ملک شیئا ملک الاقرار به فهذا العباء نجس، ببینید نتیجتش یک حکم شرعی فرعی جزئی است، این عبا نجس است، این را بهش می گویند قاعده فقهی به تعبیر ایشان.

علی ای حال این مباحث تنجز یعنی تقریبا می شود گفت مباحث تنجز در این هفت محور تقریبا تمام اصول قدیم روی آن است، فقط چیزی که هست در اثنا به مناسبتی بحثی گاهی از ملاکات کردند، قاعده ملازمه کردند، چیز های دیگه بحث مطرح شده و إلا اساس بحث در اصول روی حجت است، همین که از شافعی نقل کردند موضوع علم اصول، البته این را می گویند مرحوم آقای بروجردی در درسشان می فرمودند نقل از شافعی، این آقایانی که تقریرات ایشان را چاپ کردند حاشیه زدند که در کتاب شافعی ندیدیم، به هر حال شاید مجموعه کلمات شافعی را، خود من رساله را دیدم، البته همه رساله را نخوانده ام اما خود من هم این بحث را در کتاب شافعی ندیدم. علی ای حال مصدر نقل را عرض بکنم که حالا صحت و سقم هم به عهده ایشان چون کرارا عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی در مسائل اصولی هم بحث های تاریخی زیاد دارند که مثلا گذشتگان چی می گفتند، سابقین، لاحقین، سنی، شیعه، انصافا در این جهت ایشان حتی تاریخ را در مسائل اصولی، غیر از فقه و این ها، در مسائل اصولی در نظر می گرفتند که کار خوبی است البته خب محدود است، ایشان در بروجرد بودند عمده کارشان و انصافش هم آن زمان مصادر اهل سنت این قدر متوفر نبود مثلا الان

.....

مصادر اهل سنت برای ما خیلی متوفر است، مرحوم شیخ الشریعة در بین علمای ما اولین کسی است که حدیث لا ضرر را از مسند احمد نقل می کند چون قبل از ایشان کسی نگاه نمی کرد، ایشان هم انصافا زیاد نگاه کرده اما زیاد است نسبت به نجف آن زمان. به نظرم ایشان متوفای ۱۳۳۸ هستند، ۱۰۲ سال قبل، علی ای حال نسبت به آن زمان ایشان انصافا اما خب الان ما شاید ده ها مصدر دیگه داریم از اهل سنت که توش لا ضرر دارد مثلا ایشان از موطا مالک نقل نکرده با این که قطعا موطا مالک مقدم است زمانا بر مسند احمد، در مسند احمد در مسند عبدالله ابن عباس به سند معتبر آمده، ایشان از آن جا نقل نکرده، ایشان از مسند عبادة ابن ثابت نقل کرده که هم سندش گیر دارد هم خود اصل حدیث، این که اصلا این مسند احمد یا مال پسرش است چون پسر ایشان یک مستدرکی بر پدرش نوشته، یک بحثی است که اصلا این روایت در کتاب مسند احمد مال احمد نیست، مال پسرش است، مال زیادات عبدالله است. علی ای حال این ها اشکال نمی شود و تقریبا تا الان هم یعنی تا مثل آقای خوئی و این ها، هر کی از اهل سنت آمده خواسته نقل کند آن ها را هم شیخ الشریعة آورده یعنی دقیقا همان حرفی را که شیخ الشریعة گفته همان را تا هفتاد هشتاد سال بعد هم آوردند، خب الان خیلی قضایا فرق کرده، این اشکالی به شیخ الشریعه نیست، انصافا برای ایشان خیلی ابداع بود، اولین نفری بود که لا ضرر را در اهل سنت دیده بود اما طبیعت کار ها این طور است اگر مرحوم آقای بروجردی نقل می کند خوب است اما خب نسبت به مصادری که در اختیار ایشان بوده، محدودیت هایی که در آن زمان موجود بوده طبیعتا برای ایشان خب قطعا بزرگی است اما خب خیلی قضایا فرق کرده و ما هم تازه هنوز خیلی یعنی هر چه ترابط با دنیای اهل سنت، با مراکز علمیشان زیادتر بشود، آن ها هم دارند زیاد زحمت می کشند، خیلی دارند زحمت می کشند انصافا در این قسمت های فقه استدلالی ای که ما داریم خیلی شاید موفق نباشند، در بحث های این که امام فی الحدیث هم خیلی نباشند اما در تخریجات خوب اند انصافش یعنی یک حدیث را از ده ها، صد ها مصدر تخریج می کنند، تخریجشان نسبت به سابق خیلی خوب شده، مسند احمد چاپ جدیدش نگاه بکنید واقعا گاهی دو سه صفحه تماما فقط شماره صفحات کتاب فلان جلد فلان صفحه فلان، دو سه صفحه پشت سر هم، خیلی تخریجات خوبی دارند انجام می دهند انصافا نسبت به آن مقداری که ما سابقا داشتیم مثلا ماها فرض کنید نصب الراية زیلعی نگاه می کنیم، الان مقداری که این ها

تخریج می کنند خیلی بیشتر است مضافا به این که اصلا در زمانی که بعد از زیلعی بود حتی خود اهل سنت کتب نداشتند مثلا این صحیح ابن حبان که زیلعی ازش نقل می کند خود من هم گاهی نگاه می کردم نقل می کردم اگر به مناسبت، این اصلا بعد از زیلعی، زیلعی حدود هفتصد است، ششصد هفتصد است، اصلا نبوده این کتاب کلا مفقود بوده، این کتاب صحیح ابن حبان کلا مفقود بود و اگر می خواستند ازش نقل بکنند از همین کتاب زیلعی است، شاید چهل سال پنجاه سال، من آن نسخه را دارم، یک ترتیب صحیح است، آن را چاپ کردند، اخیرا شنیدم این نسخه را ندارم، خود صحیح ابن حبان را بالاخره پیدا کردند چاپ کردند، می خواهم بگویم یک چیزهایی است که خود اهل سنت هم ندارند نه این که خیال بکنید ماها مشکل داریم، آن ها هم صحیح ابن حبان را می خواستند نقل بکنند مثل من چطور از زیلعی نقل می کردیم مال هفتصد سال قبل، آن ها هم از او نقل می کردند چون خود کتاب موجود نبود، الان الحمدلله شنیدم کتاب چاپ شده و نسخه ای را برای چاپ پیدا کردند. غرضم این که وقتی من مطلبی را عرض می کنم خدای نکرده این تنقیص شان مثل این بزرگان نیست، این ها واقعا زحمت کشیدند، مرحوم شیخ الشریعة در این جهت در اطلاعش بر مصادر اهل سنت و افکار آن ها خیلی خوب است اما در حد خودش در نجف در آن زمان، صد سال قبل با امکانات آن زمان، خیلی خوب است. علی ای حال این هم چون گاهی اوقات می گوئیم کم تخریج کردند اشکال نشود، حتی در همین مسند احمد هم ایشان کامل درست تخریج نکردند، در همین مسند احمدی که در اختیار ایشان بود.

علی ای حال کیف ما کان به بحث خودمان برگردیم، بحثی که مناسبت داشتیم بحث استصحاب و این روایت بود، عرض کردیم آن چه که ما الان در آن بحث می کنیم مسئله تنجز است، تنجز تابع صورت ذهنی است، حالا بحثی که تا حالا این جا می کردیم مثلا می گفتیم روایت مسعدة ابن صدقة مفاد این روایت این است که مثلا یک چیزی را شما با یک قاعده ای مثل قاعده ید اثبات می کنید بعد اگر شک کردید آن را استصحاب بکنید، بگویید مودای اماره یا مفاد اماره و مودای اصل را، مودای اماره و مفاد اصل را استصحاب بکنید. مثلا می گفتید این آقا مالک است چون قاعده ید جاری می شود، لباس ازش خریدیم، بعد گفتند نه، بعضی ها گفتند نه این مالک نبوده دزد بوده، شما استصحاب بکنید، مفاد روایت مسعدة این است، و ذلک مثل الثوب اشتریته و لعله سرقة، لکن این

توجهی که الان می خواهیم بکنیم این توجیه می گوید نه در مثل این جور قواعد ما نیازی به استصحاب نداریم، خوب دقت بکنید! منجز ما همان خود قاعده است، قاعده همچنان که حدوثا منجز هست بقائاً هم منجز است، دیگه دو تا تعبد نداریم، دو تا تعبد نداریم یک تعبد که شما به قاعده ید این را از این خریدید چون دیدید در آن تصرف می کند از مالکش خریدید، اگر بعداً شک کردید شما تعبد به بقایش داشته باشید یعنی آن حکم تعبدی که می گفت ملک است آن حکم هنوز باقی است، به مجرد شک شما حکم برداشته نمی شود چون این ها خب اشکال می کنند که شما در اول نمی دانستید، خبر نداشتید گرفتید، حالا شک پیدا شد، الان که شک پیدا شد دیگه شما تعبد به ملکیت نکن، اگر بخواهد تعبد به ملکیت بکنی شما استصحاب بکنید. در صورتی که این وجه می خواهد بگوید این نکته این نیست، ما یک تعبد بیشتر نداریم، همان تعبدی که در حدوث بود در بقاء هم هست، شما روی چه نکته ای آمدید لباس خریدید روی قاعده ید، الان بعضی ها می گویند این مالک نبود دزد بود، این دزدی بود، امام در حقیقت می خواهد بگوید همان قاعده ید هم الان می گوید ملک را ادامه بده، چون قاعده ید یک اصل ظاهری بود، خوب دقت بکنید! اصول ظاهری تابع یا مثلاً یک حجتی بود این ها تابع آن صورت ذهنی اند چون تنجز، در باب تنجز خوب دقت بکنید اگر یک صورت ذهنی آمد شما آن تنجز را ادامه بدهید تا صورت دیگری ذهنی منجز بیاید، استصحاب نمی خواهد یعنی خود قاعده ید که گفت شما این لباس را بخر بعد از دو روز شک کردید، کسی گفت این دزد است، دزدی کرده، به چه نکته ای شما حکم کردید ایشان مالک است؟ به قاعده، الان هم به همان قاعده حکم بکنید که مالک است نه استصحاب. به اصطلاح هر منجزی که آمد این منجز آن صورت ذهنی را برایتان ایجاد کرد این تنجز می ماند تا منجز معاکس بیاید، خوب دقت بکنید! اصلاً نکته اش، پس چرا استصحاب را آقایان اشکال می کردند؟ چون آن ها در باب استصحاب روی واقع می رفتند، اگر در باب استصحاب روی واقع رفتید خب این مشکل پیدا می کند، می گوید من وضو گرفتم حالا شک دارم، نمی دانم مثلاً خوابم برد، خوابم نبرد، نمی دانم بولی صادر شد یا نشد شک دارم، دقت بکنید! من شک دارم، آن وقت می گفت استصحاب بکن، به چه معنا؟ به معنای این که بگو نه وضو هست، حدث صادر نشد، در باب استصحاب به این گرفتند که

شما به واقع نظر دارید، اگر به واقع نظر دارید لذا آن ها شبهه شان این بود که چرا نظرت به واقع است، خب ممکن است واقع باشد شما خبر ندارید، ملتفت نشدید.

پرسش: پس می فرمایید مهم تنجز است

آیت الله مددی: آهان، این اصلا یک تصور دیگری است، غیر از استصحاب است و لذا هم عرض کردم آقای شیخ هادی تهرانی می گفتند روایت همان مقتضی و مانع ایشان را می گوید و استصحاب نیست، اصلا مقتضی و مانع است، این یک چیزی شبیه مقتضی و مانع مرحوم آقا شیخ هادی است، حالا من چون نسبت، خیلی می دانید من قاعدتا به افراد نسبت چون دقیقا عبارت ایشان را با زوایایش نگاه نکردم، کتاب ایشان پیش من هست، فتوکی چاپ سنگی بود یجوری بود، چشم را خسته می کند، اذیت می کند و در یک کتاب دیگر از اصحاب ایشان دیدم اما می ترسم که نسبت کامل بدهم، آن مقتضی و مانع هم که ایشان گفته احتمالا مراد واقعی باشد. یعنی شما یقینا وضو گرفتید تا یقین پیدا نکنید به حدث، حدث یعنی واقع، شما آثار وضو را بار بکنید آن هم واقع است

این چیزی هم که از مالک نقل شده که مثلا اگر شما در خارج نماز شک کردید این جا حکم به استصحاب نمی کنید، آن هم واقع است اصلا در استصحاب این ها واقع را دیدند، چرا؟ چون شما قبلا وضو داشتید احتمال حدث می دهید مالک می گوید لا صلوة إلا بطهور، تو باید احراز طهور بکنی وارد نماز بشوی. خب اگر در اثنای نماز باشد می گوییم آن جا تعبد است، پیغمبر فرمود لا ینصرف حتی یسمع صوتا، و دقت بکنید به این حدیث پیغمبر به نقل آن ها، لا ینصرف، این انصراف امر واقعی است ترک نماز، حتی یسمع صوتا او یجد ریحا، این هم امر واقعی است، یسمع صوتا امر واقعی است، یسمع یعنی فعل خارجی، حالا شما یسمع را بر احراز حمل بکنید این یک توجیهی است و إلا ما باشیم حتی یسمع صوتا او یجد ریحا، لذا من فکر می کنم آن چه که در قرن اول و دوم به عنوان استصحاب مطرح شد بین مویدین و مخالفین استصحاب نظرشان به واقع بود، چون نظرشان به واقع بود می گفت شما از کجا می گویید که این در واقع موجود است، دیروز دیدید زید زنده است، از کجا می گویید امروز هم زنده است؟ شک دارید؟ رفته سفر، بعضی ها گفتند فوت کرده، سر و صدایی در خانه اش هست و ... بعضی ها هم گفتند فوت کرده، چطور شما استصحاب می کنید بقای

.....

حیات را؟ چطور می توانید بگویید زنده است؟ حکم به حیاتش بر چه اساسی است؟ شما آنی را که دیدید حیات دیروز بود، من فکر می کنم آنی که منشا اشکال در استصحاب شد این بود که شما فوqش یک یقین داشتید به وجود ایشان اما در مرحله بقاء نه و لذا چند روز پیش عرض کردیم، در کتب اهل سنت هست، شاید در کتب ما هم باشد، یکی از ادله ای که در استصحاب سابقا ذکر می کردند این بحث معروف فلسفی بود که علت محدثه کافی است، علت مبقیه نمی خواهد یعنی اگر شما علتی برای طهارت که وضو بود گرفتید کافی است، نمی خواهد علت مبقیه، این همین جور هست تا حدث بیاید، یقینا حدث بیاید و لذا عرض کردیم جوابش هم این بود که نه کافی نیست، حالا آن بحث هایی که در حدوث و امکان گفتیم.

به هر حال آن چیزی که هست اما بیایم این را بگوییم، خوب دقت بکنید! بگوییم این در امور حقایق متاصله همین طور است اما در مباحث حجیت و تنجز علت محدثه علت مبقیه هم هست، این نکته را خوب دقت بکنید پس در حقیقت نتیجتا با استصحاب یکی است اما استصحاب نیست، ماهیتا استصحاب نیست، ماهیتا تفسیر و تحدید و توضیح حدود این اصول است، منجزات است نه اصول، می خواهد اماره باشد، می خواهد بینه باشد، می خواهد یقین باشد، می خواهد اصل عملی باشد، می خواهد بگوید طبیعت منجز، خوب دقت بکنید! طبیعت منجز این است که اگر پیدا شد باقی است، نه خود آن صفت، صفت یقینش متزلزل شده، آن یقین را ندارد، صفت باقی نیست، تنجز الیقین باقی است، اینی که امام می فرماید فإِنَّكَ كُنْتَ عَلَى یَقِینٍ مِنْ وَضْؤِكَ وَ لَا تَنْقُضُ الیقِینَ بِالشَّكِّ، این یقین متزلزل شد، این که می آید نهی می کند این نهی باید به فعل اختیاری بخورد، فعل اختیاری که این جا معقول است، تنجز است، حجیت است یعنی یقین تو ولو یکمی تردید پیدا شد، آخه روایت در چرت است، چرتی زدی، یقین متزلزل شد اما حجیتش متزلزل نمی شود، حجیتش می ماند، حجیت و تنجز؛ چرا؟ چون حجیت و تنجز تابع واقع نیست، تابع صورت ذهنی است، این صورت ذهنی تا عوض نشود می ماند، خود یقین هم مثلا مالک می گوید شما یقین به وضو داشتی الان شک داری، داخل در نماز نشو تا یقین، امام می فرماید بله الان شک داری اما طبیعت حجت این است، این که می گویند علت محدثه مبقیه نیست این در امور متاصله است، در امور واقعیه امکانیه است اما در اموری که مربوط به ذهن و صورت ذهنیه است که تنجز تابع آن صورت ذهنی است در تنجز علت محدثه

کافی است، علت مبقیه هم هست. شما دیروز رفتی به قاعده ید از این آقا جنس خریدی، این قاعده ید امروز هم که شک می کنی

همان قاعده ید کافی است، خوب دقت بکنید!

پرسش: در صورت استصحاب اول شک می کنید بعد

آیت الله مددی: به قاعده ید است، بعدش هم به قاعده ید است، دیگه استصحاب نیست.

پرسش: اول استصحاب تصویر ندارد، بعدش هم به همان دلیل است

آیت الله مددی: به همان دلیل.

این یک تصویر دیگری است، اصلا کلا با تصویر استصحاب فرق میکند

پرسش: این همان تعبیر الحکم بالبقاء نمی شود؟

آیت الله مددی: شبیه آن است، الحکم بالبقاء یک نوع تعبد به بقاء است، این نه تعبد به بقاء هم نیست، این تفسیر قاعده ید است.

پرسش: چون آن یکی که می گوید ابقاء ما کان نمی توانید

آیت الله مددی: این اصلا ابقاء هم نیست، حکم هم نیست، اصلا استصحاب نیست این، اصلا مقوله استصحاب نیست، این تفسیر قواعد

است مثلا می گوید یقین، یقین برای شما حجت است اما اگر یقین متزلزل شد یقین متزلزل است اما حجیتش باقی است و به عبارت

دیگر ما در باب تنجز علت محدثه کافی است، علت مبقیه نمی خواهد، نمی خواهد بگوید یک تعبدی به نام استصحاب می گوید بقای

است، فکر می کنم شاید مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی هم ذهنش این بوده، حالا اگر من بد فهمیدم. آن وقت این اصلا ربطی هم به

استصحاب ندارد، آن مباحثی هم که راجع به استصحاب مطرح کردیم مطرح نمی شود، این اصلا نکته اش این است که شما با قاعده

ید این را خریدید، هنوز هم قاعده ید، خوب دقت بکنید! هنوز هم قاعده ید نه استصحاب مثلا ملکی که از راه قاعده ید، نه هنوز هم

همان قاعده ید، چرا؟ چون قاعده ید یک اصلی است که شارع قرار داده، گفته تصرف اماره ملکیت، علامت ملکیت، وقتی شارع یک

چیزی را قرار می دهد طبیعتا طبیعت تنجز دایر مدار صورت ذهنی است نه وجود واقعی، چون دایر مدار صورت ذهنی است این صورت ذهنی اثر را دارد تا صورت ذهنی معاکس بیاید.

پرسش: صورت ذهنی مثلا یقین عوض بشود دایر مدارش هم نیست دیگه

آیت الله مددی: دیگه نیست، می خواهد این را بگوید، اگر یقین آمد این مثل علت محدثه مبقیه است، اگر یقین آمد تنجز می آید، اگر یقین هم متزلزل شد یقین متزلزل است اما تنجز متزلزل نیست، طبیعت تنجز این است، چرا؟ چون تنجز تابع صورت ذهنی است، تا هنوز صورت ذهنی معاکس نیامده آن یقین تاثیر را دارد، این تنجز را دارد.

پرسش: آن وقت خدشه دار می شود دیگه

آیت الله مددی: نه خدشه دار نمی شود، دقت بکنید، بله ممکن است به این اشکال این بکنیم که شما یقین، این مثل علت محدثه و مبقیه است، این تنجز دایر مدار خود یقین است، یقین رفت تنجز هم باهاش می رود، آن وقت بیائیم بگوییم امام که می فرماید لا تنقض الیقین این یقین را متزلزل نکن، کنت علی یقین من وضوئک، فرمود کنت علی وضوء، اگر می فرمود کنت علی وضوء واقع را دیده، کنت علی یقین من وضوئک، این که امام می گوید تزلزل به یقین نده خب طبعا خود یقین که الان متزلزل شده، این که معقول نیست که نهی بهش بخورد، مراد حجیت است، مراد تنجز است. کنت علی یقین، تنجز آمد، این تنجز دیگه الان برداشته نمی شود و لیس لک أن تنقض الیقین، این یقین را دست بهش نزن به لحاظ تنجز و إلا یقین که خودش تکوینا متزلزل شده، آن وقت مثلا روایت آن عمر ابن مسعده که ما اشکال کردیم روایت مسعده را چون اشکال کردیم بحث استصحاب ازش خواستیم اما روایت مسعده را استصحاب نفهمید و این جور معنا بکنیم چون اشکال کردیم که اگر استصحاب کل شیء هو لک حلال حلال نمی سازد، بگوییم این حلال که امام فرمود این مفاد لک است، کل شیء هو لک، تو داری ازش استفاده می کنی این حلال حتی تعلم، این منجز که آمد این منجز تاثیرگذار است تا منجز معارض بیاید، خوب دقت بکنید!

پرسش: این یعنی حکم قانونی است که

آیت الله مددی: احسنت، حالا آن بعدش چون باید اول این مبنا را توضیحات چون خیلی اشکالات دارد چون جدید هم هست خیلی اشکالات دارد باید اشکالاتش را یکی یکی بگویند روشن بشود. بگوییم کل شیء هو لک این حلال که ما اشکال کردیم که تعبیر از استصحاب به حلال درست است نه، این حلال تفسیر لک است یعنی هر چیزی را که تو الان استفاده می کنی برای خودت گرفتی این حلال است، این را همین جور استفاده بکن تا منجز به خلاف بیاید حتی تعرف أنه حرام

بعد هم فرمود و ذلک مثل الثوب اشتریته یعنی لباسی خریدی بعد می گویند این مثلاً المرأة تكون تحت و لعلها اختک من الرضاء، گفتند این خواهر توست، نه به همان نکته یا شخصی آمده گفته من عبدم این را خریدی، اقرار کرد، بعد آمدند گفتند آقا نه این به اصطلاح عبد نیست، این حر بوده رفته خودش را عمداً، فقیر بوده بیچاره بوده گفته من را ببر بفروش اقلاً نان و نمکی بخورم، غذایی گیرمان بیاید، در حالت فقر غذا هم گیرمان نمی آید، این حر بوده، امام می خواهد بگوید همان اقرار که منشا شد تو او را بخری همان اقرار الان هم تاثیر دارد. همان اقراری که گفت من عبدم و تو او را خریدی

پرسش: دیگه استصحاب هم نبود

آیت الله مددی: احسنت، یعنی در حقیقت استصحاب نیست، این توضیح و تحدید اصول است و منجز است.

بعد فرمود و الاشياء كلها على ذلك حتى يستبين يا خودش واضح بشود خلافتش یا دلیل شرعی بر خلاف بیاید یعنی به عبارة اخرى هر جا شما منجز داشتید اولاً ما مطلب را تقریر بکنیم بعد اشکالات، چون اشکالات فراوان دارد، خود این مطلب هم باز احتیاج به تحدید و توضیح دارد، بیاییم بگوییم مراد از این روایت مسعدة هم اشاره به این نکته است، آن وقت این طور بگوییم سرّ این که اصحاب ما هم اعراض کردند یا مثلاً مرحوم سید مرتضی می گوید استصحاب چون سید مرتضی را می دانید که مبنایش روی تلقی اصحاب است، این که سید مرتضی می گوید استصحاب حجت نیست این ظاهراً مبنایش این است که تلقی اصحاب به عدم حجیت بوده، حتی مرحوم شیخ که بحث استصحاب را دارد به این روایت تمسک نمی کند، این را گفتیم که در قرن چهارم مرحوم صدوق و مرحوم کلینی این روایت را اعراض کردند نیاوردند، شاید تصورشان این بوده که استصحاب حجت نیست و این روایت هم ربطی به استصحاب ندارد،

.....

اصلا این روایت مربوط به استصحاب نیست، این روایت مخصوصا روایت مسعدة ربطی به این دارد، البته اگر ما باشیم و آنی که از پیغمبر نقل شده مثلا فلا ینصرف حتی یسمع صوتا أو یجد ریحا، یسمع صوتا أو یجد ریحا امر واقعی است. این امر واقعی است، این مال تنجز نیست، لکن در روایاتی که در باب شک در رکعات است فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن، خوب دقت بکنید! بنا را روی همان یقین بگذارد، نگفت بین علی رکعتین مثلا، شک بین دو رکعت و سه رکعت، و لیبن علی ما استیقن، معلوم می شود نکته یقین را در نظر گرفته، یعنی آن مقدار از نماز که برای او منجز هست، آن مقداری که منجز هست بر آن مقدار منجز نمازش را تمام بکند.

پرسش: این استصحاب علت تنجز نیست؟

آیت الله مددی: نفهمیدم، یک بار دیگه بفرمایید

پرسش: علت تنجز یقینی را ما استصحاب کردیم

آیت الله مددی: منجز را استصحاب نمی کنیم خوب دقت بکنید،

پرسش: منجز را نه، علت تنجز را

آیت الله مددی: نه، استصحاب نمی کنیم، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ همین مطلبی که شما می گوید تا خلافتش نیاید، ما بیاییم بگویم در حقیقت امام صادق یک مطلب جدیدی را می خواهند بفرمایند، می گویند بحث استصحاب را مطرح نکنید، اگر استصحاب به معنای واقع باشد خب اما اگر استصحاب به معنای تنجز باشد شما نمی خواهید آن تنجز را، آن حکم را استصحاب بکنید، خود آن منجز باقی است هنوز، چون آن منجز طبیعتش این طور است که و لذا خوب دقت بکنید مراد امام از این روایت حتی یستبین لک غیر ذلک، مراد از یستبین اشاره باشد به همین حدیثی که سنی ها نقل کردند حتی یسمع صوتا أو یجد ریحا، این یسمع صوتا امام به جای یسمع صوتا کلمه استبان، خودش واضح بشود، کامل، این یستبین یعنی یسمع صوتا نه مراد عمل خارجی باشد، نه مراد حدوث شیء

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۱۳۹۷/۹/۱۰

موضوع: تنبیہات استصحاب، انتهای تنبیہ چهاردهم (بر اساس تبویب مرحوم نائینی)

صفحه ۱۴

جلسه: ۴۶

.....
در خارج باشد حتی یستبین، أو تقوم به البینة، بینہ بیاید کہ تو خوابیدی، پس بنابراین هر جا کہ منجز آمد این منجز تنجزش هست تا منجز دیگری بیاید.

پرسش: به چی ثابت است؟

آیت الله مددی: به همین روایات

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين